



نامه‌ی گمشده

نویسنده: جیلین کانتور
مترجم: آفاق زرگریان

نامه‌ی گمشده
 نویسنده: جیلین کانتور
 مترجم: آفاق زرگریان
 صفحه‌آرایی: اکرم سرساخت
 چاپ اول: تابستان ۱۳۹۷
 تیراژ: ۵۰۰
 چاپ: گویا

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۳۲۹-۹
 ISBN: 978-600-182-329-9



Telegram: telegram.me/tandisbooks
 Instagram: tandisbooks
 E-mail: info@katabsara.com
 WWW.katabsara.com
 Tandisbookstore.com

اتریش، ۱۹۳۹

لس آنجلس، ۱۹۸۹

دختر نامه‌ها را محکم در دستش گرفته بود و مراقب بود تمبر نامه‌ها خراب نشود. برف می‌بارید و انگشت‌های پاهایش یخ کرده بود، از سوراخ‌های پارهی پوتینش رطوبت تو می‌رفت، اما او به راهش به طرف شهر ادامه می‌داد، نامه‌ها را زیر کتش سرد داد تا خشک بمانند. با خود تکرار می‌کرد، فقط چند قدم دیگر. دروغ بود، ولی به رفتن ادامه می‌داد.

فقط چند قدم دیگر. همین چند قدم. وسایل قدیمی اتاق کار مورد علاقه‌ی پدرم است. تمام کاری که باید می‌کرد، رسیدن به شهر و انداختن نامه‌ها توی صندوق پستی اداره‌ی وین آله^۱ بود. تنها کاری که باید می‌کرد، فرستادن نامه‌ها بود و بعد همه‌چیز درست می‌شد.

سنداده نشده با باز نشده، ولی نمرهای سالمی مربوط به کشوری دیگر رویشان البته آن هم دروغ بود. اما دختر زیر برف به راهش ادامه می‌داد. نشان جایی پیدا کنم. در در انتهای جنگل به زمین صاف رسید و از میان دانه‌های چرخان برف و نور آبی- صورتی آسمان هنگام طلوع خورشید، توانست باقی‌مانده‌ی پشت‌بام‌های قرمز ساختمان‌های مقابل را ببیند. بوم، عادت کرده بودم آخر هر هفته همراه پدرم به ملازمت‌ها و حراجی‌های خانه‌ی وین آله. اجی‌های شهر بر بزم وین ات و اشتغال‌های مردم بگیردیم، دنبال یک نامه دختر تقریباً رسیده بود. همه‌ی یک تمبر جمع کن که تازه مرده بود و دیگر کلکسیونش را سرمایه‌ی قنلاق تفنگ روی گیجگاهش چنان ناگهانی بود که حتی فرصت نکرد قبل از اینکه مرد دستش را بگیرد، فریاد بزند و نامه‌ها از دستش روی برف سفید پانخورده افتادند.

دلال تبر می آیم. به فکر می‌رسد حتی از ماشین پیاده
شوم. امروز هوای لس آنجلس عجیب سرد شده و من با خودم حتی ژاکت ندارم و قلباً
عظمتنم کاری که می‌خواهم در اینجا انجام بدهم، فقط وقت هدر دادن است.
اما ماشین هاچ‌بک من تا خرخره پر از وسایل قدیمی اتاق کار مورد علاقه‌ی پدرم است،
دفترهایی پر از صفحه‌ها و صفحه‌ها تمبر که توی جعبه‌های بزرگ پلاستیکی که از مغازه‌ها
جمع‌آوری شده، روی هم تلنبار شده‌اند. بیشترشان نامه‌های کهنه‌ای هستند که رنگشان زرد
شده، فرستاده نشده یا باز نشده، ولی تمبرهای سالمی مربوط به کشوری دیگر رویشان
است. اگر امروز این‌ها را اینجا نگذارم، مجبور می‌شوم توی خانه برایشان جایی پیدا کنم. در
ضمن احساس می‌کنم این را به پدرم مدیونم که دست کم کاری برای کلکسیون تمبر او
یکم. با این فکر از ماشین پیاده می‌شوم و در صندوق عقب را باز می‌کنم.

لس آنجلس، ۱۹۸۹

وقتی بچه بودم، عادت کرده بودم آخر هر هفته همراه پدرم به مغازه‌ها و حراجی‌های
خانگی و حراجی‌های شهر سر بزنیم و بین آت و اشغال‌های مردم بگردیم، دنبال یک
تأمه‌ی کهنه، یا شاید مجموعه‌ی یک تمبر جمع‌کن که تازه مرده بود و دیگر کلکسیونش را
تمی‌خواستند. من از پدرم پرسیدم دنبال چه می‌گردد و او رو به من کرد و لبخند زد و گفت:
«گوهر».

این تمبرها برای او جواهر هستند یا به هر صورت، جواهر بودند. الماس، یاقوت، زمرد. او
خود را جواهرشناسی می‌دید که می‌توانست در چیزی که به نظر همه‌ی ما معمولی می‌آمد،

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی